

نگ و آموزش معاصر

نشانه بزرگ فارسی

قسمت اول

بکم گشوده شده، بانگاهی گذرا به همه مخلوقات زنده خداوند، به سادگی مشخص می شود که بسیاری از مخالفت انسان در کره زمین، زندگی خود را منطبق کنند، رویه انحراف رفته اند و یا به خاطر کسرت زمان سپرده اند آخر شادروان استاد احمد میر شک (باغ فردوس، شمیران، تهران، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی)، زندگی را زنده دهد (شانه به سر) را در آسمان مشاهده کنند. این پرند در روایات عرفانی و داستان های تاریخی کنون برای نویسنده این یادداشت بسی مایه افتخار است که باید به گوشه ای از زیبایی جلوه های یکی از این که گویی باید سراغ این گوهر های گران بهار ادسرای دیگر جست و یا رخت بر بست و با آنان در اوج فلک ت که به پاس آثاری که از خود بر جای گذاشته است، اکنون به تاریخ پیوسته است و شاید گونه های باقی مانده

احمد میر شک به سراسر باقی، قسمت هایی از آخرین مصاحبه ای را که پس از دریافت دکترای افتخاری به امروز که مشغول نگارش این یادداشت هستم، در حدود سه سال از آن تاریخ می گذرد و خود ایشان در این ن از بر و از ایشان به سراسر باقی، به ایشان اعطا شده است، از ایشان سؤال کنم و باز هم ایشان ما را اهنمایی است ابتدا از دانشگاه شهید بهشتی (به نمایندگی از دیگر دانشگاه های دولتی کشور) که هم در زمان حضور ما و هم در غیاب ایشان (در مراسم یادبود این بزرگوار) نقش عمده ای را در زمینه تعهدات علمی خود ایفا کرد، را اسم یادبود ایشان شرکت کردند و یا حضور خود زنده کننده یاد آور مقام عالم بودند، سیاست گذاری کنیم و مل چکیده ای از زندگی، آثار، مقالات، ... و اندیشه این بزرگوار است، تشویق و تحریک نمایم ... راستی، چه توفیقی بالاتر از این که انسان بتواند پیش از هفت دهه از عمر خود در راه خدمتگزاری به مردم، بدو ارم، خداوند همه علاقه مندان را هوی، چنین لطفی را عطا کند، به هر حال، امیدوارم روزی افرادی پیدا

نباشد. اما نمی توانست کاری بکند. زیرا شورای دانشگاه رئیس را انتخاب می کرد و شورای دانشگاه هم دکتر سیاسی را انتخاب می کرد. به اشاره شاه در مجلس، عده ای از نمایندگان در اوایل سال ۱۳۳۴ یک تبصره به قانون متمم بودجه سال ۱۳۳۴ (ماده ۳۸ قانون) اضافه کردند با این مضمون که شورای دانشگاه برای ریاست دانشگاه سه نفر را انتخاب خواهد کرد تا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از میان این سه نفر یک نفر را به ریاست دانشگاه منصوب فرماید.

ریاست انتصابی

بنابر این پست ریاست دانشگاه شد بست انتصابی، منتها از میان سه منتخب شورا. تمام قصد شاه این بود که دکتر منوچهر اقبال به ریاست دانشگاه برسد. اقبال، با کمال پروری در میان جمع می ایستاد و دستش را به بالای جلیقه اش می زد و می گفت: «من افتخار می کنم که غلام شاه هستم، افتخار می کنم که نوکر شاه هستم.» من هم که با غلام ها میانه ای نداشتم، طبیعی بود که دکتر اقبال را دوست نداشتم باشم. بعدها دکتر اقبال وزیر شد و بعد هم استاندار آذربایجان و بعد از آن هم شد رئیس دانشگاه آذربایجان ولی من دوبار جلوی ترفیع دکتر اقبال را گرفتم.

من عضو شورای ترفیعات بودم و استدلال می کردم که این آقا چون برای دانشگاه کار نمی کند و برای وزارت کشور کار می کند پس باید ترفیعاتش را از وزارت کشور بگیرد، حال، هر چه می خواهد ترفیع بگیرد اما از آن جا بگیرد. سال اول این طور ترفیعات رد شد. سال دوم شاه را واداشت که او را به سمت ریاست دانشگاه تبریز منصوب کند و بعد، این دفعه در درخواست ترفیعات نوشت که: «من رئیس دانشگاه تبریز هستم.» این بار هم در شورای ترفیعات گفتم که وی رئیس دانشگاه تبریز است پس مزایا را باید برود از دانشگاه تبریز بگیرد و نه از دانشگاه تهران؛ باز هم ترفیعات رد شد. از ریاست دانشگاه و استانداری استان آذربایجان آمد به تهران و به دیوان کشور شکایت کرد، چون کارمندان دولت باید در موارد استخدامی به دیوان کشور شکایت کنند. دیوان

ادامه مطلب فر داز نظر خوانندگان می کند.

انتشار مجله عات با اندیشه های نو با نون مصاد.

پرورش عمومی، انجام شده است.

سوزمین ما

حرم آتشی من گذارید
را

نهای آرزو

آتش به جان رسیدوز خویشم خبر نبود
بخت من فسرده ازین خویتر نبود
یک شب ز روزگار سیاهم نگشت طی
کز اشک دیده، دامن من برگهر نبود
یک روز من، به شادی و عشرت به سر نرفت
کاری نشد که توأم خون جگر نبود
من میوه بی نچیده ام از شاخه امید
گویی نهای آرزویم راتمیر نبود
یارب به زیر گنبد میناز بهر ما
بهنتر ز بخت تیره نصیبی مگر نبود
غم با من فسرده چه می کرد روز و شب
بر آتش درونم اگر اشک تر نبود
باری چه می کشید ز غم «زآله» حزمین
این روزگار سفته اگر در گذر نبود
زآله سلطانی

